

کشف الاسرار، ج ۴۰۱/۲، ۵۸۸، ۶۵۹، ج ۳۷۲/۴ ج ۳۴/۸، ج ۲۷۳/۹
 طبقات الصوفیه، ص ۶۳۷
 گوشدار
 دیوان قطران تبریزی، ص ۵۰۰
 دیوان ابن یمن، ص ۶۱۶
 گوش داشتن

ترکیب یا صورتهای دیگری از گوش با همکردهای دیگر، در
 منهای فارسی نمونه‌ای بسیار دارد که برای پرهیز از به درازا
 کشیدن این یادداشت کوتاه، تنها به یادکرد مأخذ و منابعی می‌پردازیم
 که این تعبیر در آنها آمده است. گفتنی است که مصدر گوشیدن در
 برخی از منابع به کاف تازی نوشته شده است. در این یادداشت
 همه شواهد به کاف پارسی نوشته شد.

ترجمه تفسیر طبری، شادروان حبیب یغمایی، ج ۴۷۰/۲، ج
 ۱۱۸۷/۵ و ۱۱۹۷ ج ۱۶۹۴/۶
 گرشاسب‌نامه، شادروان حبیب یغمایی، ص ۲۳، ۲۵۱، ۲۶۴، ۲۶۵
 ... و

اسرار التوحید، دکتر شفیعی کدکنی، ص ۳۰ (چهاربار)، ۵۹، ۸۳،
 ... و ۱۱۸

کیمیای سعادت، شادروان خدیو جم، ج ۳۱۳/۱، ۴۵۲، ج
 ۳۲۵/۲، ۳۶۴، ... و

کلیله و دمنه، استاد مینوی، ص ۲۷۴

کتاب نقض، شادروان محدث ارموی، چاپ دوم، ص ۱۲۷
 سمک عیار، شادروان دکتر پرویز نائل خانلری، آگاه، ج ۶۳/۱، ۸۰،
 ۶۹/۳، ۳۵۳/۵، ۵۰۶

مقامات ژنده پیل، دکتر حشمت مؤید سنندجی، چاپ دوم، ص
 ۴۵، ۶۷، ۷۱، ... و

آداب الحرب والشجاعه، احمد سهیلی خوانساری، ص ۲۹۳

نامه‌های عین القضاة، دکتر علینقی منزوی، ج ۱۶/۱، ج ۷۷/۲

داراب نامه طرسوسی، استاد صفا، ج ۲۱۹/۱

دیوان عطار، دکتر تقی تفضلی، ص ۲۴۳

داراب‌نامه بیغمی، استاد صفا، ج ۴۴/۱، ۴۷۹ ج ۶۲/۲، ۲۰۰ و ...

باره این فهرست می‌توانست افزون بر صد کتاب را در بگیرد که برای
 پرهیز از به درازا کشیدن، در همین جا آن را بریدیم اما اگر کسی
 خواست که بررسی دقیقی درباره این تعبیر و کاربرد در زبان داشته
 باشد می‌توانیم همه نمونه‌ها را در اختیارش بگذاریم.

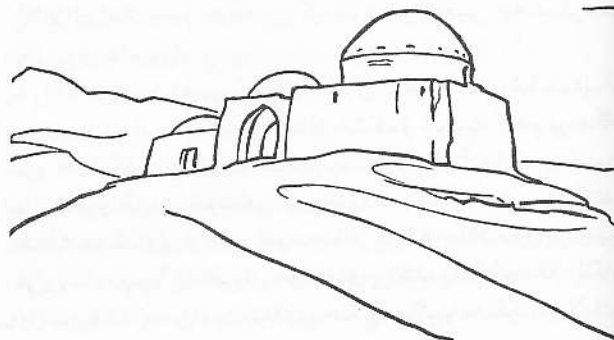
* استاد انجوی شیرازی درباره تعبیر «گوش داشتن» یادداشت
 بسیار سودمندی، در مجله کلک شماره ۱۳ نوشته‌اند.

فوریت نگهداری واژگان محلی

محمدرضا خسروی

به هزار و یک دلیل، سلسله واژگان محلی در حال انقراض
 است، از جمله:

- ۱- اکنون شهرها و روستاها به‌طور همسان زیر چتر زبان
 رادیو و تلویزیون قرار دارند، خواه و ناخواه میل به تقلید از
 بلندگوهای این دو در همه وجود دارد؛ از این قرار چیزی نخواهد
 گذشت که زبانهای ناحیه‌ای و محلی به نفع زبان رسانه‌ها یکسره
 کنار بروند. در این قسمت البته که مطبوعات نیز چنین نقشی دارند.
- ۲- شهرها در طریق بزرگ شدن و سنگین شدن، روستاهای
 پیرامون خود را می‌بلعند، پس طبیعی است وقتی که واحد کوچکی از
 جمعیت، در واحد بزرگتری مستهلک شود، تمامی ویژگیهای خود را
 در قبال نیروی غالب از دست می‌دهد، و از آن جمله است لهجه و
 زبان و آداب و عادات.



۳ - تحصیل و سوادآموزی و آشنایی با زبان مدرسه و کتاب، اگرچه فواید انکارناپذیری دارد اما یکی از ضررهای این گرایش بسیار مفید، اینست که دانش‌آموزان و سوادآموزان با هر واژه جدید که آشنا می‌شوند، از واژه معادل آن که در زبان محلی خودشان وجود داشته است جدا می‌شوند.

اکنون که میل به سوادآموزی در همه هست و چتر آموزش تقریباً بر سر همه قرار گرفته است، طبیعی‌ست که لهجه‌ها و گویشهای محلی به سرعت کمرنگ شوند.

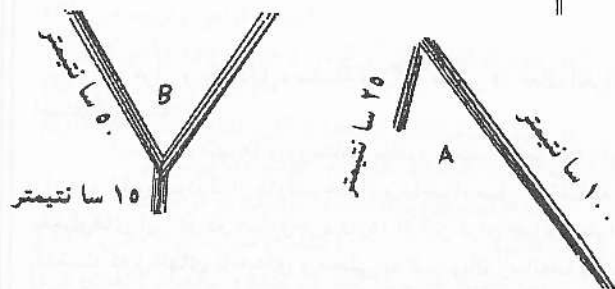
۴ - تمدن، صنعت و ماشین، زبان خاص خود را دارد، در این سوی، زندگی ابتدایی و سنتی و توسعه نیافته هم زبان خاص خود را دارد اما امروزه دنیا میل به آن سوی دیگر دارد، ماشینها جای ابزار کهنه را می‌گیرند و اصطلاحات و واژه‌های مرسوم در کشور سازنده را نیز به عنوان وسایل یدکی به همراه می‌آورند، پس زودا که حتی دهقانان ایرانی هم بعد از یکی دو نسل، آنگونه با تراکتور و کمباین اخت شوند که دیگر معنای واژه‌هایی همچون کورانه و گوگردان، ماله و منگال را ندانند.

با توجه به این دلایل و دلایل دیگری که عجله مجال بر شمردنش را نداریم و هم با توجه به اینکه تا جایی که من اطلاع دارم، هیچ سازمان و مقام و مرجعی هم برای حمایت از سلسله در حال انقراض واژگان محلی وجود ندارد، مضافاً به اینکه بسیاری از این واژگان یادگار گویشهای باستانی و دری و اصیل ایرانی هستند در پی آنم که دست برخی از این لغت‌های متروک را بگیرم و در جایی نشان کنم تا به مصداق مالایدرک کله لایترک کله اگر نشود کاری کرآمد انجام داد، دست کم در حفظ چند واژه ذیسهام باشم.

کالاک KALAK

از ابزار کار دهقانان خراسانی‌ست. از دو قطعه چوب تشکیل می‌شود و با آن دسته‌های دروشده گندم را جمع می‌کنند اکنون البته رواجی ندارد ولی شکل زیر را دارا بود.

کشاورز قطعه B را معمولاً با دست چپ می‌گرفت و به گونه‌ای آنرا به کار می‌برد که دسته گندم در زاویه قطعه قرار گیرد، در این حال او با دست راست که قطعه A را در آن گرفته بود، از بالا نیز دسته گندم را می‌گرفت. بدین ترتیب قطعات کالاک، دسته



گندم را محکم دربر می‌گرفت و کشاورز آنرا بلند کرده بر روی دسته دیگری می‌گذاشت و تا جایی که خود قدرت بلندکردن تعدادی از دسته‌ها را داشت یا تا جایی که دهنه کالاک - بسته به کوچک و بزرگ بودنش - ظرفیت می‌داشت، این عمل ادامه می‌یافت، به‌هرحال مجموع دسته‌های برداشته‌شده به «پشته» منتقل می‌گردید.

پشته POSTE یا پوشته PUSTE

دسته بزرگی بود از گندم دروشده که تنها یک آدم توانمند نیروی بردنش را به خرمن دارا بود.

معمولاً دروگران با سرعت دسته‌های گندم را پشت سر خود روی زمین می‌گذاشتند و پیش می‌رفتند، کالاکدار یا دسته جمع‌کن، این دسته‌های کوچک را روی هم می‌انباشت و هنگامی که این دسته‌های کوچک یک «بغل» را تشکیل می‌داد آنرا بر روی ریمان پهن‌شده پشته‌کش می‌گذاشت و پشته کش با کمک دسته‌بردار، پشته را می‌بست تا پشته کش آن را به خرمن برساند.

پشته‌کش POSTEKAS

پشته‌کش یا پشته بردار، کار توانفرسای انتقال گندم از دروزار به خرمن را به عهده داشت.

معمولاً پشته برداران از میان دروگران زورمند و به اصطلاح قیچاق انتخاب می‌شوند، اینان پارچه‌ای یا لنگی را بر حوالی سروگردن و پشت می‌اندازند و معمولاً دستمالی هم بر گردن می‌پیچند تا شکسته‌های پوخل (علف خشک گندم) آزارشان ندهد. بعضاً برای راحتی کار خود پشته‌ی هم می‌بندند یعنی کوله‌ای شبیه آنچه باربران بر پشت می‌بندند و این پشته در ایجاد تعادل بار دخیل است.

مزد پشته‌کش در آخر روز، یک پشته از همان پشته‌هایی است که در طول روز آن را برمی‌دارد، بنابراین، پشته‌کش در خلال کار سعی دارد آنگونه پشته را پرویمان و سنگین ببندد که آخر سر هنگامی که پشته مزدش را می‌بندند به طمع‌ورزی و زیاده‌خواهی متهم نگردد. اکنون در روزگار ما کار پشته‌کشی دیگر رونق ندارد. تراکتورها و وانت‌ها بارها می‌روند که نام پشته‌کش را به فراموشی سپارند.

پوخل PUXAL

ساقه گندم در فصل درو، خشک و شکننده و آسیب‌پذیر است چندانکه در ضمن درو غلاتهای دور ساقه بر زمین می‌ریزد و بعضی ساقه‌ها زیر فشار دست و داس خرد می‌شوند، این شکست و ریزه‌ها را «پوخل» می‌گویند و عرصه‌ای که پوخلها بر آن ریخته و هم کل زمین را بعد از درو «پوخلی» گویند. ضمناً آن قسمت از ساقه‌های گندم که به خرمن منتقل می‌شوند بعد از آنکه کوبیده می‌شوند و دانه از آنها جدا می‌شود کاه، نام می‌گیرند

خوشه‌چین XUSA - CIN

کمت‌ر کسی‌ست که با ترکیب شاعرانه خوشه‌چین آشنا نباشد اما برای اینکه ببینیم خوشه‌چین کیست و خوشه‌چینی چه عملی‌ست باید سری به دروزار بزنیم.

از آنجا که دروگر کار خود را با سرعت و شدت دنبال می‌کند و از آنجا که معمولاً ساقه خشک و ظرفیت گندم در هنگام درو تاب نگهداری خوشه سنگین را ندارد و از آنجا که در ضمن درو به‌طور طبیعی خوشه‌ها در برخورد با یکدیگر درهم می‌شکنند، همیشه مقداری از این خوشه‌ها از ساقه جداشده و بر زمین می‌ریزند، معمولاً دسته‌بردار خوشه‌های پراکنده را تا آنجا که آشکار و انبوه باشد ضمن دسته‌برداری جمع می‌کند معذک در لابلای

فوریت نگهداری واژگان محلی

کتابخانه

حرکاتی که سالاران و دروگران بر گرد کاکل انجام می دهند خود موضوع بحث جداگانه ای تواند بود.

پی درو Pay Dero

در هر زمینی که محصول آن را درو کنند مقداری از ساقه و برگ بر جای می ماند چه گندم باشد، چو یونجه و چه شبدر باشد و چه مثلاً نخود. این بر جای مانده ها را که به چرای دام می سپارند پی درو اصطلاح کرده اند، دامداران معمولاً «پی درو»ها را به بهای خوبی از دهقانان می خرند. البته دامداران گاهی در عوض به صاحب پی درو پول می دهند. گاه در ازای چرانیدن دام در پی درو گله را یکی دو شب در همان زمین می خوابانند، تا زمین از کود گوسفندان بار گیرد.

آمبیز Ambez

وقتی گندم [یا دیگر غلات] را از گاه جدا می کنند، دانه های صاف شده و غربال شده را همچون خرمنی بر روی هم می ریزند تا صورت هندسی خاصی پدید آید عیناً به شکل هرم و مانند قلّه کوه، این غله یا گندم انباشته شده را امبیز می گویند علامه دهخدا به نقل از ناظم الاطباء لغت انبیس بر وزن هر کس را برای غله انباشته شده ضبط کرده است که قطعاً امبیز بلحاظ قریب المخرج بودن «س» و «ز» و قلب متعارف ن به م صورت ثانوی همان انبیس است. وقتی گندمها بدینگونه شکیل و دلفریب بر روی هم آمبیز می شوند میل به هزل در کشاورزان و بینندگان بیدار می شود. به بینیم هزل چیست؟

هزل - Hazl

این واژه را فرهنگها ضبط نکرده اند. کشاورزان خراسان تخمین مقدار گندم و غله را به خروار و قبل از این که غله را کیل کنند «هزل» می گویند. هزل بعضی از خبرگان از میزان غله آنقدر دقیق است که با میزان واقعی آن تفاوت چندانی ندارد. بسیاری از کسانی که می خواهند اندازه گندمهای «امبیز» را هزل کنند دور امبیز را به قدم می پیمایند و هر قدم را با توجه به کشیدگی قلّه «امبیز» نشانه مقداری گندم می گیرند اما به هر حال میزان دقیق و باصطلاح تناژ گندم و غله با کیل کردن معلوم می شود و کیل البته معروف است. و حرف آخر این که واژگانی از این دست بسیار داریم.

پراکنده، در همه جا. پس از هم اکنون نگهداری آنها را چاره ای کنیم که اگر خود را پاسدار آیین و ادب ایرانی می دانیم نباید کم از شهرداران باشیم که بی سرپناهان را گرمجایی تدارک می بینند. گرمجای واژگان فراموش شده همین یادداشتهاست. تداومش را پاس بداریم.

یادداشتها:

۱- تا می توان ز آبله دست، رزق خورد

بهرچه خوشه چین ثریا شود کسی «صائب»

۲- برهان فاطم

۳- حافظ قزوینی ص ۳۶۹

بوخلی و در زیر دست و پا همیشه مقداری خوشه بر جای می ماند، بهر حال خوشه چینان مجازند از این خوشه های بر جای مانده از زمین برچینند و دردامن یا کیسه یا توبره یا خلیته خود بریزند. در بعضی از دروزارها کار خوشه چین هنگامی آغاز می شود که دسته های گندم جمع شده باشد و دروگران کرت و کاله را ترک کرده باشند. لیکن در بیشتر موارد دیده می شود که خوشه چین بی فاصله پشت سر دسته بردار در حرکت است و با مراقبت و احتیاط کار خود را دنبال می کند. برخوردهای بین خوشه چینان و دسته برداران عموماً جالب و قابل مطالعه است. این برخوردها گاه نلخ و گاه شیرین، گاه سخت گیرانه و گاه مسامحه کارانه است، گاهی دسته بردار انعطاف پذیر است و سهل انگار و هموست که می تواند جدا شدن خوشه ای را از دسته گندم نادیده بگیرد و باصطلاح آن خوشه را به دامن خوشه چین بیندازد و هموست که می تواند مو را از ماست بکشد و هیچ خوشه ای را از چشم نیندازد. معمولاً ارباب یا صاحب دروزار برای این که راه را بر اختیار و انعطاف دسته بردار ببندد و نگذارد که خوشه چین به اقتضای طبع احیاناً مسامحه کار دسته بردار پیش از حد دامنش را سنگین کند، پسر یا برادر خود را به مراقبت می گمارد. در این حال دسته ای گز یا خار را در دست می گیرد تا اگر خوشه چین دست را از حوزه مشروعی عرفی خود درازتر کند با آن گز یا خار بر پشت دست خوشه چین بکوبد. معمولاً در چنین وضعی خوشه چینان عطای دروزار را به لقای مراقبت سختگیر بخشیده، در کنجی می نشینند تا اغرو از آنها فاصله بگیرد.

اغرو AQRO

دروگران، به صف در برابر گندمزار قرار می گیرند تا کار درو را آغاز کنند. معمولاً این صف، هماهنگ و دوش به دوش، کار را از پیش برمی دارد. صفی که دروگران در آن قرار می گیرند، «اغرو» خوانده می شود.

در این جا تذکر دو نکته لازم می آید: اول این که اغرو همچنان که در صف درو وجود دارد، در صف وجین و کولش و بقیه کارهای کشاورزی هم متصور است. دوم این که البته لازم نیست کار به طور گروهی انجام بگیرد تا اغرو به وجود آید بلکه یک نفر هم تنها می تواند همان ردیف کار را در عرض هم جلو ببرد به هر تقدیر خطی که بین کار انجام شده و کار باقیمانده به وجود می آید «اغرو» نام دارد.

کاکل KAKOL

کاکل در لغت معنی موی میان سرپران و مردان و اسب و استر باشد^۱ و حافظ در باره تاریخ معروف خود برای شاه شیخ ابواسحاق دارد که:

بلبل و سرو و سمن، یاسمن و لاله و گل

هست تاریخ وفات شه مشکین کاکل^۲ در دروزار اما کاکل به نوعی از پیچ خوشه های گندم گفته می شود که نهایتاً طره آن رو به قبله ایستاده باشد و چون کاکل در گندمی به هم می رسد که در اوج حاصلخیزی زمین ساقه بر روی ساقه می خوابد کاکل را به خصوص اگر روی در قبله داشته باشد مقدس و میمون می شمارند. کشاورزانی که کاکل در گندمهای آنها به هم رسیده باشد به آیین خاص، سالاران و دروگران صحراهای دیگر را خبر کرده و با انجام مراسم قربانی کاکل مزبور را می بزنند، شعرها و رجزهایی که در ضمن کاکل بریدن خوانده می شود و